



به من ایمان نیاورده است  
کسی که شب سیر بخوابد  
و همسایه اش چیزی نخورده باشد.  
رسول اکرم (ص)

«همسایه» شرح روایتی از یک زندگی است و ما در هر شماره، یکی از آنها را تصویر می‌کنیم که نیاز به کمک شما دارد تا به نفس کشیدن ادامه دهد. شما می‌توانید برای کمک به خانواده‌ای که در همسایه به روایت زندگی‌اش پرداخته‌ایم از پیوندهای انتهای صفحه استفاده کنید. با اسکن رمزین QR قرار داده شده یا وارد کردن نشانی اینترنتی می‌توانید نمایه این خانواده را در سایت «سایه» ببینید و کمک نقدی یا غیرنقدی خود را برایشان ارسال کنید.

۳ روایت از ۳ دانش‌آموزی که  
امسال از تحصیل بازمانده‌اند

# باز آمد بوی ماه بی‌کسی

این هفته در همسایگی ما

صفحه همسایه

شماره تماس روزنامه جام جم

۲۳۰۰۴۰۰۰

صحبت از بعضی چیزها در همه ما یک خاطره مشترک را از بایگانی خاطرات و یک حس مشترک را از لابه‌لای احساسات مان بیرون می‌کشد. مثلاً وقتی می‌گوییم «اول مهر» تقریباً همه ما کیف و کفش نو و لباس فرم مدرسه را به یاد می‌آوریم. احتمالاً بوی کاغذ تازه و مداد نو و پاک‌کن دوزنگ آبی و قرمز هم در پر مشام مان می‌شود. یا طعم چسب نواری می‌نشیند روی زبان مان و خاطراتی را ورق می‌زنیم که در آن چسب نواری با دندان می‌بریدیم و کتاب‌های نو را جلد می‌کردیم و بعد اسم مان را با برچسب رویش می‌چسباندیم و... اما شاید بسیاری از شما خوانندگان محترم با شنیدن کلمه «اول مهر» اضطراب هزینه تحصیل را به یاد نیاورید. شاید بسیاری از ما در خاطرات کودکی مان این را ندانسته باشیم که مهرماه از راه برسد و پدرمان بگوید امسال پول ندارم تو را به مدرسه بفرستم. از چند نفر از دوستان شنیدیم که امسال به دلیل شیوع ویروس کرونا بنادانند که فرزندان شان را به مدرسه بفرستند و بلا استثنا از همه شان شنیدیم که بچه‌ها بعد از شنیدن این خبر در خودشان فرو رفته‌اند و ناراحتی شان را با بغض قورت داده‌اند. حالا شاید بشود راحت‌تر به این فکر کرد بچه‌هایی که به خاطر وضعیت اقتصادی بد خانواده نتوانسته‌اند به مدرسه بروند، چه شب‌هایی را با بغض سر به بالین گذاشته‌اند.



علیرضا رافتی

روزنامه‌نگار



## اگر دردم یکی بودی...

بنیامین در یک خانواده شش نفره در جنوب تهران زندگی می‌کند. پدرش کارگر فصلی است و در بهترین حالت گاهی کار دارد و گاهی نه. حالا هم که با وضعیت شیوع ویروس کرونا کمتر از شرایط عادی کار به او پیشنهاده می‌شود. از اینها گذشته، پدر درگیر اعتیاد است و اگر اندک درآمدی هم کسب کند بیشترش برای اعتیاد خودش هزینه می‌شود. از این رو مادر خانواده مجبور است با کار نظافت در خانه‌های مردم تمام تلاشش را بکند بلکه بتواند کمی از مخارج چهار فرزندش را تامین کند. اما درآمد مادر هم کفاف زندگی را نمی‌دهد. حالا بنیامین به خاطر شرایط بد اقتصادی و خانواده از تحصیل بازمانده است.



نمی‌دانم تا به حال به چهره کارگرهای فصلی توجه کرده‌اید یا خیر؟ اگر هر روز از کنار محل تجمع کارگرهای فصلی بگذرید و به چهره‌هاشان دقت کنید متوجه می‌شوید در ساعت‌های مختلف، چهره‌های متفاوتی دارند. مثلاً ساعت ۷ صبح خوشحالند و امیدوار. ساعت ۸ صبح هنوز کمی خوشحالند. ساعت ۹ صبح نگرانند. ساعت ۱۰ صبح ناامیدند و ساعت ۱۱ کاملاً می‌شود غم نان را در چهره‌شان دید. روزی کارگرهای فصلی از میان انبوه نگرانی و اضطراب می‌رسد. هر روز که از خانه بیرون می‌زنند مطمئن نیستند که تا شب می‌توانند لقمه نانی برای خانواده بیاورند یا خیر. حالا هم که این وضعیت شیوع کرونا شده قوز بالای قوز. دیگر همان خرده‌کاری‌های سابق هم از دست رفته است.

پدر بنیامین کارگر فصلی است. البته نه مثل همه کارگرهای فصلی که صبح به صبح به امید روزی از خانه بیرون می‌زنند. پدر امید شاید نتواند صبح زود از خانه بیرون برزد. شاید نتواند مثل بقیه هم‌کسوتی‌هایش همه توانش را توی کار خرج کند. زودتر از بقیه خسته می‌شود و کمتر از بقیه می‌تواند کار کند. پدر بنیامین درگیر اعتیاد است و اگر وضعیت جسمانی‌اش آن قدر یاری کند که بتواند اندک درآمدی داشته باشد، آن هم دود می‌شود و دودش می‌رود توی چشم تمام خانواده. مادر بنیامین مجبور است روزها در خانه‌های مردم کار نظافت انجام دهد بلکه بتواند چهار فرزندش را خودش بزرگ کند. بنیامین هم که فرزند بزرگ‌تر خانواده است معمولاً همراه مادر برای کار می‌رود. بنیامین حالا باید با لباس اتو کشیده پشت نیمکت‌های چوبی مدرسه نشسته باشد و زنگ تفریح سبب سرخ را از کوله نازنجی‌اش بیرون بیاورد و گاز بزند، اما همراه مادر در خانه‌های مردم کار نظافت می‌کند و از تحصیل باز مانده است.

ما در این شماره از همسایه نمی‌توانیم تمام مشکلات این خانواده (از جمله اعتیاد پدر) را برطرف کنیم. در این شماره صرفاً می‌خواهیم هزینه تحصیل بنیامین را فراهم کنیم تا امسال از درس و مدرسه جا نماند. تا بعد به کمک شما همسایه‌های محترم به مشکلات دیگرشان برسیم.

## املائی آدامس مهم است

اوپس هشت سال دارد و فرزند اول خانواده است. پدر و مادرش بی‌سوادند و پدر با دستفروشی میوه و صیفی‌جات سعی می‌کند از پس مخارج زندگی برآید که این تلاش معمولاً به تامین کل مایحتاج زندگی قند نمی‌دهد. خانواده اوپس در این شرایط سخت اقتصادی و با درآمد دستفروشی نیازهای اولیه زندگی‌شان را هم به سختی تامین می‌کنند، چه برسد به هزینه‌های تحصیل فرزندان. از این رو ساست که اوپس از تحصیل بازمانده و با وجود حساسیت چشمی ناچار است روزها در خیابان دستفروشی کند و آدامس بفروشد. در این شماره از همسایه قصد داریم با کمک شما هزینه‌های تحصیل امسال اوپس را تامین کنیم.

دو روز است که مدارس باز شده و گرچه کمتر از پارسال و سال‌های قبل، اما باز هم ساعت‌هایی از روز شاهد بچه‌های قدونیم‌قدی هستیم که با لباس‌های فرم مدرسه و کوله‌های رنگارنگ توی کوچه و خیابان گروهی با هم قدم می‌زنند. می‌گویند و می‌خندند و سروصداشان محله را برمی‌دارد. معمولاً هم ته‌مانده پول توجیبی مدرسه‌شان را در راه خرج می‌کنند و وقتی به خانه می‌رسند یا بسته چپیس و پفک نصفه به همراه دارند یا لواشکی کف دست‌شان است یا آدامسی گوشه لب‌شان.

اوپس هشت ساله حالا باید کلاس دوم دبستان باشد. باید روزی چند بار با ذوق و شوق روی یک تکه کاغذ تمرین کند که «الف + واو + یاء + سین» می‌شود اوپس! حکما الان باید بلد باشد آدامس این‌طور نوشته می‌شود: «الف + دال + الف + ميم + سین». اما دست روزگار توری زندگی او را پیش برده که الان نیازی ندارد که بداند آدامس چگونه نوشته می‌شود، همین که بتواند یک بسته آدامس را بفروشد یعنی آن روز موفق بوده. برای فروش یک بسته آدامس هم که نیاز نیست آدم بداند املائی چیزی که می‌فروشد چطور است. دو سه روز است سر ظهر که می‌شود بچه‌های قد و نیم‌قد با لباس‌های فرم مدرسه و کوله‌های رنگارنگ جلوی اوپس صف می‌کشند و با ته‌مانده پول توجیبی مدرسه‌شان آدامس می‌خرند. بچه‌هایی که هم‌سن و سال اوپس‌اند اما فرق‌شان این است که می‌دانند آدامس چگونه نوشته می‌شود. احتمالاً بیشتر آن بچه‌ها به غیر از لباس فرم مدرسه و کوله‌های رنگی یک تفاوت دیگر هم با اوپس دارند. احتمالاً بیشتر آنها حساسیت چشمی ندارند. یا اگر هم داشته باشند مجبور نیستند با وجود حساسیت چشم، روزها در کنار آلوده‌ترین معبرهای شهر آدامس بفروشند و هر روز وضع حساسیت‌شان بدتر شود.



پدر اوپس با گاری سیب‌زمینی می‌فروشد. اما یک کاری سیب‌زمینی اگر هم فروش برود نمی‌تواند خرج خانواده را تامین کند. این است که اوپس از تحصیل باز مانده و برای این که کمک‌خرج خانواده باشد، کنار خیابان به بچه‌های هم‌سن و سال خودش آدامس می‌فروشد. یک موسسه مردم‌نهاد آموزشی قصد دارد با کمترین هزینه ممکن آموزش و پرورش اوپس را به عهده بگیرد. اوپس برای هزینه تحصیل به کمک شما همسایه‌های محترم نیاز دارد.

## امید از دست رفته

امید پسر ۹ ساله‌ای است که در یک خانواده شش نفره در جنوب تهران زندگی می‌کند. خانواده امید وضعیت اقتصادی خوبی ندارد و به سختی زندگی را اداره می‌کنند. پدر و مادر هر دوی بی‌سوادند و پدر برای گذران زندگی دستفروشی می‌کند. امید ۹ ساله فرزند اول خانواده است و طبیعتاً این بار را روی دوش خودش می‌بیند که باید به پدر در تامین هزینه‌های زندگی کمک کند. به همین دلیل هم گاهی پدر را در دستفروشی همراهی می‌کند. خانواده از پس مخارج تحصیل بر نمی‌آیند و امید مدرسه نمی‌رود. در این شماره قصد داریم به کمک شما همسایه‌های محترم هزینه تحصیل امید در مرکز آموزش نوین سورن را تامین کنیم.

پسرها وقتی دست چپ و راست شان را می‌شناسند عوالم شان عجیب می‌شود. از وقتی دنیای اطراف شان را درک می‌کنند و می‌فهمند خرید و فروش چیست و پول چطور رد و بدل و از کجا تامین می‌شود، دیگر خودشان به صرافت می‌افتند که دست‌شان توی جیب خودشان برود و به تعبیر خودشان سربار خانواده نباشند! خاصه وقتی فرزند بزرگ‌تر خانواده باشند و یک چند برادر و خواهر کوچک‌تر از خودشان هم داشته باشند دیگر احساس می‌کنند وظیفه تامین زندگی برادر و خواهرهای کوچک‌تر هم با آنهاست. حالا فرقی نمی‌کند این پسر بزرگ‌تر خانواده ۳۰ ساله باشد، یا ۲۰ ساله، یا حتی ۹ ساله.



امید تنها ۹ سال دارد و الان که دو سه روزی از بازگشایی مدارس می‌گذرد طبیعتاً باید کلاس سوم باشد. اما روزها کنار بساط دستفروشی پدر می‌ایستد و کار می‌کند که شب به شب وقتی پدرش را مستاصل از تامین هزینه‌های زندگی می‌بیند، دست‌کم پیش خودش شرمندۀ نباشد. پدر و مادر امید هم از ابتدا تحصیل نکرده و بی‌سوادند. پدر حتی مثل بقیه دستفروش‌ها دفتر و قلمی ندارد که حساب و کتاب‌هایش را در آن بنویسد. امید می‌گوید دوست دارد درس بخواند و باسواد شود تا روزی بتواند به پدر و مادرش هم سواد یاد دهد. یک موسسه آموزشی مردم‌نهاد که تخصصش تعلیم و آموزش نوین بر پایه آموزش زندگی بهینه، سواد مالی، سواد دیجیتال و تولیدگری و کشاورزی است، قصد دارد با کمترین هزینه ممکن آموزش و پرورش امید را به عهده بگیرد. اما برای تامین همین هزینه حداقلی به کمک شما نیاز دارد.



برای کمک  
به این خانواده  
از این پیوند  
استفاده کنید

برای کمک  
به این خانواده  
از این پیوند  
استفاده کنید



هفته گذشته در صفحه همسایه نیاز دو خانواده را با شما مطرح کردیم. یکی خانواده پنج نفره‌ای که مادر ترک‌شان کرده بود و پدر و سه فرزند، همگی دچار نوعی معلولیت ارثی بودند و نیاز مبرم به صندلی چرخدار داشتند و دیگری خانواده‌ای که پدر ترک‌شان کرده بود و مادر و پسر با هم زندگی می‌کردند و پسر برای تحصیل نیاز به یک گوشی موبایل هوشمند داشت. به لطف خدا و کمک شما همسایه‌های محترم و خیر، نیاز خانواده پنج نفره برطرف شد و یک صندلی چرخدار برای آنها تهیه شد و برای تهیه موبایل هوشمند برای پسر، مبلغ یک میلیون و ۶۱۸ هزار تومان تا الان جمع‌آوری شده است.

پیگیری

برای کمک  
به این خانواده  
از این پیوند  
استفاده کنید

